۱۷. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۱/۱۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۸ بهمن ماه ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تفرد حفص در «کَفُوًا» و تواتر آن
- عدم ملازمه بین انکار تواتر و انکار تعدد نزول
- نقد استدلال صاحب حدائق به قول زمخشری در نفی تعدد قرائات
- گوشه ای از تحلیل موضوع اندماج تواتر قرآن و قرائات
- حرف واحد و سبعه احرف در مقدمه تبیان
- علت عدم ذکر قول ابن قتیبه در معنای سبعة احرف توسط دانی
- مقارنه‌ی کلام ابوالفضل رازی در وسعت قرائات با کلام شهید ثانی
- لزوم استفاده از وش مصنوعی برای ارائه همه قرائات
- توضیح قول ابن قتیبه نسبت به زمان نزول وحی

پیشگفتار (خلاصه)

تفرد حفص در «كفُوًا» و تواتر آن

صفحه ششم جزوه تواتر نقل الاجماع علی تواتر القرائات السبع بودیم. در فقره دوم فرمودند: «و الشهید الثانی اجاب عما اشکل علی الرازی». عرض شد که ماخذ این عبارت دقائق است. جلد هشتم، صفحه 97. بخشی از عبارت را خواندیم. در دو جلسه‌ای که گذشت سعی من در توضیح عبارت المقاصد العلیه شهید بود. مشکل کار این بود که مرحوم شهید ثانی و محقق ثانی در زمانی بودند که اقراء کلاسی رایج بود. از کوچکی به کلاس رفته بودند. بعد این فضا عوض شده است. در قرن یازدهم به بعد این فضا نبود. لذا آنها حرفهایی میزنند که در فضای خودشان روشن است، اما وقتی که فضای کلاسیک اقراء فراموش شده بود، برای دیگرانی که وارد نیستند تناقض جلوه میکند. همه صحبت و تلاش من سر این است که فضایی که در المقاصد العلیه نوشته شده و شهید ثانی در آن فضا صحبت میکنند و تنفس تدریسی و تصنیفی دارند، آن فضا روشن شود که چه فضایی است. برای توضیح فضای ایشان دو-سه نکته را عرض کردم. یکی این بود که مرحوم آقای شهیدی گفتند «و ارجلِکم» که در قرائت ابوبکر از عاصم است، بر خلاف «ارجلَکم» که قرائت حفص از عاصم است. جلسه قبل از باب طریقهای مختلفی که هست، مطلبی را عرض کردم.

جلسه بعد از آن، تفاوت شاذ در عبارت شهید با انفراد را عرض کردم. چه بسا از بین قرائات سبع، یک راوی بین بیست راوی متفرد است. قرائات عشر، نوزده راوی همه به همزه خواندند؛ «كُفُؤًا» یا «كُفْؤًا». تنها بین نوزده راوی، حفص به واو خوانده بود. متفرد به واو بود؛ «كُفُوًا» خوانده بود. و حال آنکه در فضای قرائت شهید ثانی، شاذ نیست. الآن ممکن است که به‌عنوان حرف من طلبه این را بشنوید، اما بعداً تحقیق کنید و ببینید؛ برای ذهن قاصر من طلبه کالشمس است که نزد شهید ثانی قطعی است، اینکه در بین نوزده راوی تنها حفص «كُفُوًا» خوانده است، به این شاذ نمی‌گویند. به این می‌گویند تفرد حفص به واو، ولی متواتر. متواتر قطعی است. عبارت بعدی ایشان که می‌گویند «کل مما نزل به الروح الامین» در ذهن شهید قطعاً شامل «كُفُوًا» هست.

چرا من ادعای قطع میکنم؟ برای روشن شدن فضای ذهنی کسانی است که در آن زمان بودند. به نظرم اینها مثالهای کاربردی خوبی بود که خدای متعال به ذهن انداخت و من هم وقت شما را گرفتم. ولی به نظرم برای پیشرفت بحث خیلی خوب باشد.

عدم ملازمه بین انکار تواتر و انکار تعدد نزول

شاگرد: اینکه می‌فرمایید «کُفُوا» متواتر است، به این معنا است که بیش از بیست نفر نقل کرده‌اند تا رسول الله متواتر باشد. لذا اگر ما باشیم و این بیست نفر، از اینجا به بعدش متواتر نیست. لذا آن را به محدوده وسیعتر می‌بریم. این را می‌فرمایید؟

استاد:ببینید در مباحثه‌ای که ما جلو آمدیم اگر حیثیات دقیق را از هم جدا کنیم، هم تحقیق بحث برای خودتان روشن می‌شود و هم در مناظراتی که پیش می‌آید و شما می‌خواهید حرفی را بزنید و مستندی را بگویید، یک مغالطه عظیمی صورت می‌گیرد. بعد از قرن یازدهم که در فضای اصول و فقه شیعه به تدریج رایج شد؛ مفتاح الکرامه هم در زمان سختی بوده است، بعداً هم قویتر شد. صاحب جواهر به صاحب مفتاح الکرامه تشر زدند که «تهجس بلادریه» است. این عبارت شوخی نبود. آن هم برای این جور خبیری این تعبیر را به کار بردند. مرحوم شیخ انصاری هم در کتاب صلاتشان بحث را سنگین کردند. اینها را در کردند. همینطور این فضای بحث سنگین از قرن یازدهم آمد. مغالطه ای در اینجا خیلی سنگین صورت می‌گیرد، این است؛ من پیش زمینه آن را عرض می‌کنم.

بعد از قرن یازدهم «نزل القرآن علی حرف واحد» با چه چیزی مساوی شده است؟ یعنی نازل شده تنها یکی است. قرائت صحیحه یکی است؛ بقیه آنها از رواة است، از مردم و خلائقی غیر از خدای متعال است. بعد از قرن یازدهم حرف واحد را به این صورت معنا می‌کنند. از مجلسی اول به بعد به این صورت شد. ما قبل از ایشان کسی را پیدا نکردیم. خب ذهنیت این بزرگواران این است که اهلبیت فرموده‌اند جبرئیل از میان این قرائات، تنها یکی را آورده است. این ذهنیت را بگذارید؛ حال وقتی هر دلیلی را پیدا می‌کنند، بین شیعه ای سنی، که به بدنه تواتر قرائات تیری می‌زند، از آن دلیل استفاده می‌کنند که حالا که این دلیل آمد و تواتر را در کرد، پس جبرئیل تنها یکی از آنها را آورده است. تعدد نزول ندارد. از این سه-چهار خط این مغالطه بزرگ به‌شدت استفاده می‌شود. این مغالطه روشنی است. من مکرر عرض کرده‌ام، یعنی بین تواتر و تعدد نزول ملازمه هست؛ اگر شما بگویید این قرائات تا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله متواتر است، ملازمه دارد با تعدد نزول توسط جبرئیل.

اما از این طرفش نیست. یعنی لازم اعم است. اگر شما گفتید در یک جا تواتر نیست، به این معنا نیست که تعدد نزول هم نیست. و حال اینکه این مغالطه را از این سه -چهار خط به‌شدت استفاده می‌کنند. یکی از آنها همین عبارت فخر رازی است. فخر رازی وقتی اشکال می‌کند به‌هیچوجه نمی‌خواهد بگوید که ما اصل تعدد نزول را نداریم. این جزء واضحات کسانی است که در این رشته کار می‌کنند. اما این حرف فخر رازی را می‌آورند تا بگویند تنها یک قرائت نازل شده است. نفی تواتر را با نفی تعدد نزول ملازم می‌گیرند، به‌طور مطلق. هر کسی ایرادی به تواتر گرفت، دلیل می‌آورند که پس تواتر قرائات مطلقاً نیست. اگر شما مواظب باشید وقتی هر کجا مباحثه می‌کنید ای محاوره می‌کنید متوجه باشید؛ وقتی شما برای اصل تعدد نزول -کل مما نزل- دلیل می‌آوری، این دلیل دارد اصل تعدد را می‌گوید. چه بسا این دلیل شما تواتر کل را ثابت نمی‌کند. ربطی به هم ندارند. کما اینکه وقتی دلیلی به تواتر یک موردی صدمه می‌زند، تواتر را خدشه می‌کند، نمی‌توانید از این نتیجه بگیرید که تنها یکی نازل شده است. ملازمه ندارند. اتفاقا

اینها با هم جمع می‌شوند.

یعنی ما ادله قطعیه واضح داریم بر اینکه تعدد نزول فی الجمله ثابت است. از آن طرف در بسیاری از مواردیکه ادعای تواتر می‌شود، مورد منافشه است. یعنی شما می‌توانید در تواترهایی که ادعا می‌شود خدشه کنید، اما قائل باشید اصل اینکه فی الجمله تعدد نزول هست، ثابت است.

من صفحه‌ای ایجاد کرده‌ام به آن مراجعه کنید. نام صفحه این است: تحلیل موضوع اندماجی تواتر قرآن و قرائات. تشابک شواهد، روش موضوع محور، تحلیل موضوع اندماجی. دوازده امر را در آن جا عرض کردم. این دوازده امر بسیار مهم است. یعنی اگر آن دوازده امر را به‌خوبی تفکیک کنید و به آن اضافه کنید، به محض اینکه وارد فکر شوید و وارد تحقیق شوید، اینها در ذهن شما جدا می‌شود. تا طرف دلیل می‌آورد می‌دانید که دلیل او کجا را می‌زند. مخلوط نمی‌کنید تا بعد بگویید دلیل آوردند و حرف ما کنار رفت. آن دوازده امر بسیار مهم است. ان شالله وقتی به منزل رفتید نگاه کنید.

نقد استدلال صاحب حدائق به قول زمخشری در نفی تعدد قرائات

صفحه دیگری هم هست؛ اشکال در تواتر قرائات به‌معنای انکار اصل تعدد نزول نیست. من مورد واضحی از آن را می‌گویم. الآن در حدائق می‌رسیم و می‌بینید. ایشان گفتند استاد علامه ما گفته که زمخشری گفته که تواتر ثابت نیست.

> و يؤيد ذلك ما نقله شيخنا المحدث الصالح الشيخ عبد اللّٰه بن صالح البحراني قال سمعت شيخي علامة الزمان و أعجوبة الدوران يقول ان جار اللّٰه الزمخشري ينكر تواتر السبع و يقول ان القراءة الصحيحة التي قرأ بها رسول اللّٰه (صلى اللّٰه عليه و آله) انما هي في صفتها و انما هي واحدة و المصلي لا تبرأ ذمته من الصلاة إلا إذا قرأ بما وقع فيه الاختلاف على كل الوجوه كمالك و ملك و صراط و سراط و غير ذلك. انتهى. و وه جيد وجيه بناء على ما ذكرنا من البيان و التوجيه و لو ال ما رخص لنا به الأئمة (عليهم السلام) من القراءة بما يقرأ الناس لتعين عندي العمل بما ذكره[1]

«و يؤيد ذلك ما نقله شيخنا المحدث الصالح الشيخ عبد اللّٰه بن صالح البحراني»؛ آشیخ عبداللله بزرگ بوده، شبیه آسید هاشم بحرانی، ایشان هم عوالم را دارد.**«قال سمعت شيخي علامة الزمان و أعجوبة الدوران»**؛ ایشان که می‌گفت از کجا به زمخشری نسبت داده است؟ «يقول ان جار اللّٰه الزمخشري ينكر تواتر السبع»؛ تواتر سبع را انکار کرده است. خب ایشان که استاد علامه ایشان بوده‌اند، این را از کدام عبارت زمخشری در آورده‌اند؟ محتملاتی است. در کشاف او مکرر هست، از قدیم هم از اهل‌سنت با فاصله کمی جواب او را داده‌اند. بحث‌های آن مفصل است. آشیخ عبداللله می‌خواهد آن را بگوید، بقیه آن لازم گیری و توضیح خود آشیخ عبد الله است. اگر بخواهد بگوید بقیه آنها عبارت زمخشری است، ما آن را پیدا نکردیم. گویا به مرز خودکشی هم رسیدیم که ببینیم این را در کجا گفته است!

ببینید زمخشری چه گفته؟ «ینکر تواتر السبع». مغالطه ای که گفتم در این عبارت بسیار مهم است را در این عبارت نگاه کنید. می‌گوید سبع متواتر نیست. خب حال که سبع متواتر نیست، به چه معنا می‌شود؟ یعنی اگر شما می‌خواهید نماز بخوانید باید دو نماز بخوانید. کجا ملازمه دارد؟ قرائات سبع متواتر نیست، یعنی کلاً. اما در اینکه خصوص «ملک» و «مالک» هر دو متواتر هستند، ملازمه ندارد. شما می‌گویید کل قرائات سبع با طرقی که می‌گویند، قبول نداریم همه‌اش متواتر باشد. چرا زمخشری می‌گوید؟ به‌خاطر اینکه مثلاً قرائت حمزه را قبول نمی‌کند. در اولین آیه سوره مبارکه نساء می‌گوید؛ دو سوره مبارکه هست که با «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ»، شروع می‌شود. یکی سوره مبارکه حج است، «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ

عظیم». در سوره مبارکه نساء به این صورت است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ»،خب قراء سبعه و قراء عشره، نوزده راوی آنها همه «و الارحام» خواندهاند. حالا ای عطف به محل «به» ای عطف به «الله» است. یعنی «و اتقوا الارحام». مفسرینی از این آیه بحث کردهاند. تنها و تنها از میان قراء سبعه و عشره حمزه به جر خواندهاست. «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامِ».

اتفاقا یکی از شواهد خیلی خوب برای بحث ما همین است. در تاریخ قرائات این جر حمزه ننگاهمه است. همینجا است که وقتی نجم الائمه میرسد، زمخشری میرسد، میگویند این چه قرائتی است! «و الارحامِ» قبیح است. بصریینی که اصلاً جایز نمیدانند، کوفیینی هم که قبیح میدانند. به نظرم به این صورت بود. میگویند در کلام خدا که قبیح نمیآید! «والارحامِ» به چه معنا است؟! کسانی که به این صورت جلو میروند، میگویند «لانسلم تواتر القرائات». «لانسلم» یعنی حمزه که به این صورت قرائت کرده، ما قبول نداریم که به حضرت برسد. به این صورت خدشه میکنند. خب زمخشری ممکن است بگوید «لانسلم التواتر» به این معنا. «لانسلم جر الارحام» یعنی «لانسلم تواتر ملک و مالک»؟! اینها که به هم ربطی ندارند.

یاداتان هست که در آیه «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ[2]» از زمخشری چه خواندم؟ زمخشری صریحاً گفت که از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله متواتر است که هر دو را خواندهاند. از کشاف خواندم. خود زمخشری میگویی که واضح است که حضرت هر دو را خواندهاند. پس جایی که خدشه میکنند در جایی است که مشکل نحوی را در فضای خودش دارد.

خب الآن این قرائت جر چه شده؟ خیلی جالب است. از موارد خیلی مفید برای بحث ما است. حمزه به جر خواندهاست و احدی از عشره هم به جر نخواندهاند. متفرد است. وقتی ابن مجاهد قرائات سبعه را نوشت، ابن مجاهد در خیلی از جاها میگویی که فلان اشتباه کرده؛ خطا کرده. از ایراداتی که بعدا بررسی میکنیم همین است؛ اساتیدی هم که میخواهند تواتر را رد کنند همین را میگویند. میگویند ابن مجاهد در السبعه میگویی فلانی اشتباه کرده، غلط است، این را ان شالله بررسی میکنیم. اما آیا ابن مجاهد در جر حمزه میگویی، خطا کرده؟ یا سهو کرده؟ ابدا. اصلاً سبعه را نوشته تا حمزه را بالا بیاورد. در قراء سبعه که نمیگویی خطا است و سهو است. میگویی جر قرائت حمزه است و به‌عنوان قرائت مشهور است!

خب حمزه ای که به این صورت متفرد دارد، چرا این مجاهد به او مدال میدهد؟ مقدمه السبعه را ببینید. مدالی که به حمزه میدهد این است: هم از علماء بزرگ دیگر نقل میکند و هم از دهن خود حمزه نقل میکند که «ما قرأت حرفا الا باثر»؛ یعنی همینطور از خودم که به این صورت نخواندهام. از استاد شنیدهام. طبق روایت و سند میخوانم. ابن مجاهد این مدال را به حمزه میدهد. بعد هم وقتی میگویی حمزه بین قراء «و الارحامِ» خوانده، نمیگویی که اشتباه کرده است. یعنی «قرأ باثر». او از جیبش جر را در نیاورده است. این خیلی جالب است.

چون در طول تاریخ نحویین با این درگیر بودند، این قرائت چه شده؟

شاگرد: مهجور شده؟

استاد: نه، مهجور نشده. جالب این است: نحاتی که به این قرائت ایراد دارند،مدام به آن تیر و تنه زدهاند و این قرائت جنجالی شده است. از آن طرف علماء کلاس اقراء -دانی و ...- بهشدت به آنها حمله کردهاند و به آن جواب دادهاند. یعنی در طول تاریخ کسانی که در کلاس اقراء بودند، یک نفر کاری نکرده که به حمزه ایراد بگیرد. بلکه همه از او دفاع کردهاند. فقط عبارت تسکب العبرات هنوز مانده تا آن را بررسی بکنیم و ببینیم میخواهد چه بگوید. علی ای حال این قرائت جنجالی است. شاهدش این است که با اینکه از زمان سیبویه در قرن دوم این قرائت را تقبیح کردهاند و از نظر

ادبی جر ار نمی پذیرفتند؛ وفات سیبویه در قرن دوم است؛ بزرگان نحو با این قرائت درگیر بودند و آن ار تقبیح میکردند؛ زمخشری و رضی ات این اوخر در قرن ششم و هفتم. اما به هیچ وجه نتوانستند قرائتی که آنها تقبیحش میکنند، در فضای اقراء مقرین سر سوزنی به آن خدشه کنند. بهعنوان قرائت متواتر ات همین مقاصد العلیه شهید آمده است. من اینها ار بهطور قطع عرض میکنم؛ شما بعداً تحقیق کنید. الآن شهید در المقاصد العلیه که میگویند «الکل مما نزل»،قطعاً یکی از مصادیق فرمایش ایشان همین جر در قرائت حمزه است. یعنی در فضای اقراء شکی در این نیست که شهید میگویند این جر «مما نزل بها الروح الامین» است. چون جزء تیسیر است؛ قرائت حمزه است. در سند تیسیر و شاطبیه آمده و آنها قائل به تواترش هستند. با اینکه حمزه متفرد است اما در اینکه قرائتش قطعی است و نزد این آقایان متواتر است، شکی نیست. برای آنها واضح است. قطعاً نماز خواندن با آن درست است.

علامه حلی چه فرمودند؟ یکی از کسانی که بسیار تأکید کرد به اینکه ات شما قرآن قطعی ار در نماز نخوانید نمازتان باطل است، علامه حلی بودند. من صفحهای در فدکیه آوردهام، مراجعه کنید و ببینید چه عبارات محکمی دارند. همان جا علامه میگویند اگر به قرائت جر حمزه بخوانید، جایز است. طبق قاعده کلیای که میگویند اگر به تمام قرائات سبعه ای که از قراء آمده بخوانید، قطعا قرآن است. این مصادیق از عبارات کلی است که علامه فرمودهاند. شما به اسناد و کارهای ایشان نگاه کنید. این فضای این آقایان است.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرةج۸ ص۱۰۲

[2]البقره ۲۴

گوشه ای از تحلیل موضوع اندماجی تواتر قرآن و قرائات

وقتی که این مقدمات معلوم شد، عرض میکنم یک بحث ما این است که ادله را جلو بروی و ببینیم این حرفی که از قرن یازدهم به بعد به‌صورت فی الجمله قوی مامسیده است که با توجه به مستفاد از «نزل القرآن علی حرف واحد»، نزول واحد است، ببینیم رابطه این حرف با نفی تواتر و اثبات فی الجمله تعدد نزول، به چه صورت است؟ لذا است که من عرض میکنم ما ادله ای داریم که به‌وضوح تعدد را میرساند، اما با آقایانی که تواتر را انکار میکنند ما هیچ مشکلی ندارید. قدم به قدم همراه آنها جلو میرویم. من چندبار دیگر هم عرض کردم، ما که عاشق تواتر نیستیم. عاشق ابن مجاهد هم نیستیم! وقتی ما میخواهیم تحقیق کنیم، میخواهیم حیثیات علمی جدا شود. ما ادله ی روشنی داریم که اصل تعدد نزول، همانطور که علامه طباطبایی در کتاب مهر تابان فرمودند، اینها را کالشمس ثابت میکند. اما اینکه هرچه ابن مجاهد گفت، دانی گفت را باید بررسی کنیم؛ شهید اول و ثانی میفرمایند که جز حمزه هم متواتر است. ما که قرار نیست چشم بسته این را بپذیریم، میگوییم آنها این را میگویند. آنها میگویند که این متواتر است. اگر به خبره مراجعه میکنیم، قبلاً عرض کردم که شهید اول خبره است. میگویند شما مطمئن باشید که جز حمزه متواتر است. شهید ثانی میگویند که متواتر است. علامه میگویند که متواتر است. این درست است، اما ما میخواهیم خودمان بفهمیم. یعنی خودمان به اطمینان شخصی بررسی تا به دهها سؤال جواب بدهیم.

اینکه من مدام جدا میکنم، به این خاطر است که بینان و بین الله فضای علماء قبل از قرن دهم فراموش شده است. ما میخواهیم که آن فضا را دوباره زنده کنیم و ببینیم در ذهن آن بزرگواران چه چیزی بوده است. ما که نمیگوییم معصوم هستند. نمیگوییم چون فضای اقراء این است، پس دیگر سؤال نکن، حرف نزن. بلکه ما میگوییم آنها این را میگویند. به همین خاطر است که مدام تکرار میکنم. و الّا اینکه شما میگویید وقتی به او میرسیم تواتر را چطور درست کنیم، معرکه است! تسکب العبرات ابو شامه را هم باید بررسی کنیم. میگوید که در اینجا اشکها ریزان میشود. یعنی کسانی که در کلاس اقراء هستند، اشکهایشان مثل باران میریزد که چه کار کنیم! به اینجا که میرسیم تواتر را چه کار کنیم!

تازگی چند فایل خوب را زحمت کشیده‌اند و فرستاده‌اند، فایل های خوبی است. یکی از آنها این است:«الحلقات المضيئة من سلسلة أسانيد القراءات». کتاب قشنگی است. با امکانات امروز هم مقداری ضعیف برگزار کرده است. میگوید اساتیدی که الآن در کشور مصر و دیگر کشورهایی که مقری هستند و سند دارند، در حلقه سی و سوم هستند. یعنی با سی و سه واسطه شاگرد و استاد به معدن وحی میرسند. یعنی به حضرت سند میرسانند. الحلقات المضيئات؛ سی وسه-چهار حلقه نورانیای که در سلسله سند هست. هزار و ششصد و خورده‌ای عدد خاص دارد. مثل کد ملی برای هر قاری و مقری و شاگرد و استادی شماره دارد.

شاگرد: هزار و ششصد و خورده‌ای آدم دارد؟

استاد: بله، مثل شماره شناسنامه برای هر کدام شماره گذاشته‌اند. در سی و سه حلقه. از زمان خودش شروع کرده و تا زمان صاحبه می رساند. همانطور که آسید جواد در مفتاح الکرامه فرمودند

«والمقرئین من الصاحبه» چندتا بودند؟ فرق داشتند. مثلاً ابن عباس مقری نبود. صحابی بود. اما صحابه‌ای بود که خودش از مقرئین، متعلم بود. او همه وقتی به مقرئین از صحابه می‌رسد، ابن عباس را در حلقه دوم می‌آورد و در مقرئین از صحابه تنها از هشت نفر اسم می‌برد. حالا بیشتر هستند یا نیستند، به گمانم باز کم گذاشته است. آن چه که مهم است، این است که کارهایی که او کرده را آن می‌تواند با امکانات جدیدتر به هر قاریای ایدی غنی‌تری داد. یعنی تنها یک شماره مسلسل نباشد که مثلاً بگوییم ابن جزری شماره هفتصد است. بلکه مثل کد پستی و کد ملی باشد که وقتی به هر نفر آن را دادیم حرف بزند. آن اگر بگوید ابن جزری حرف زده است، شما نمی‌دانید که او حلقه چندم است. اما اگر به او یک آیدیای بدهید که شماره‌های آن مانند آدرس های اینترنتی امروز باشد، غنی تر خواهد شد. مثلاً دو شماره از آن به حلقه آن مربوط باشد. یعنی مشخص شود که او در حلقه چندم است. چهار شماره آن مربوط شود به سال وفات او. چند شماره آن مربوط باشد به خصوصیات دیگرش. یعنی یک عددی باشد که ولو بزرگ است، به یک مقری و قاری نسبت داده شود که قشنگ حرف بزند. اگر کتاب حلقات المضیئات به این صورت در بیاید خیلی زیبا می‌شود.

در کتاب حلقات که من اینها را دیدم، به جای فرمایش شهید ثانی افتادم که می‌فرمودند من از یکی از محققین کتابی را دیدم که طبقاتی را آورده که در همه طبقات فوق تواتر است. خب ایشان به طبقه صحابه می‌رسد هشت تا هستند. خیلی اقل تواتر را تا ده تا می‌دانند. شهید چه چیزی را دیده‌اند که می‌فرمایند در تمام طبقات متواتر است؟ آن هم وقتی شروع به اشکال کردن کردند، گفتم اینکه شماره طبقات متواتر باشد که مهم نشد. در هر طبقه‌ای خودشان با هم اختلاف دارند. ما برای هر قرائتی از قراء سبعه، در هر طبقه‌ای تواتر می‌خواهیم. اینها مغالطاتی است که نباید سریع از آن در شویم. تواتر به این زودی ثابت نمی‌شود. این تواتر قهقرائی بود. یک تواتر استقبالی هم داشتیم که قبلاً در تابستان توضیحش را عرض کردم. توضیح آن بماند.

وقتی ما به حمزه رسیدیم که در میان نه قاری به جز متفرد است، آن جا باید ببینیم جز او از کجا آمده است. خودش که می‌گوید من شنیده‌ام و از جیبم در نیاورده‌ام. دیگری هم خوانده‌ای نخوانده است؟ من در فدکیه آورده‌ام. خوانده است. در قراء عشره آن نه نفر به جز نخوانده‌اند. اما در غیر قراء عشره ما قاری‌های بزرگی داریم که به جز خوانده‌اند. یعنی حمزه که تنها نیست.

شاگرد: معاصر با هم بودند؟

استاد: یا معاصر یا مختلف. اصلاً تواتر استقبالی و بستری که تواتر در آن شکل می‌گیرد، بحث‌های مفصل تری است که طبق آن‌ها هر کدام از این اشکالات جواب دارد.

شاگرد: ادعای که در این هفت قاری می‌گوید متواتر تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند، کل قرائت حمزه ولو خصوص این «والارحام»، زدن آن‌ها تواترش ثابت است؟

استاد: زدن اهل کلاس ثابت است.

شاگرد: ثابت است، به این معنا است که درست است که در این ده تا متفرد است، اما تعداد زیادی خوانده‌اند.

استاد: بله، یعنی برای آن‌ها واضح است که حمزه که خوانده او دارد به یک سند متواتر و نه واحد به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رساند. این حرف این آقایان است. حالا چطور؟ خب آن‌ها این را می‌گویند. ما دنبالش می‌رویم و می‌بینیم سر می‌رسد یا نه. زرقانی گفت وقتی دنبالش رفتم دیدم نه تنها سبع متواتر است، بلکه عشر هم متواتر است. مقدس اردبیلی هم فرمودند حتما هفت قرائتش متواتر است، ولی عشر را نمی‌دانیم. حرف شهید اول هم برای ما کافی نیست. اما شهید ثانی و محقق ثانی گفتند شهید بی خود حرف نمی‌زند. بلکه اوج این است که عشر هم

متواتر است. اینها فرمایشات این اجله بود.

شاگرد: حضرت عالی فرمودید که در بیش از عشر، تواتر ادعای آنها بود. یعنی فقط این نیست که حمزه ادعای تواتر میکند. خود قرائت را میگویند متواتر است. پس در طبقه حمزه هم تنها این یکی نیست. ولو بین ده نفر همین یکی است اما اگر قرائات دیگر را هم نگاه کنید، چندین نفر هستند که این قرائت را دارند، تا همه طبقات متواتر بشوند.

استاد: نکته همین است. یکی از مهمترین اشکالاتی که میکنند همین است که میگویند تواتر قرائات به اصحابها است. میگویند وقتی شما به حمزه میرسید، خب او به جز خوانده است، درحالیکه او یک نفر است که به جز میخواند. شما از کجا میگویید که متواتر است؟ چون تنها از او میشنوید و خلاص. شاگردانش هم میگویند حمزه چنین خواند. آقای حمزه این را از کجا میخوانی؟! به همین سادگی میگویی که متواتر شد؟! درحالیکه یک نفر به جز خوانده است.

شاگرد: ادعای شهید ثانی ظاهراً باید این باشد که اولاً خود حمزه ادعایش این است که من دارم از افراد زیادی نقل میکنند، ثانیاً در طبقه حمزه هم تنها او نخوانده است. دیگرانی هم بودهاند.

استاد: یعنی اگر الآن در همین کتاب الحلقات المضیئات نگاه کنید، میگوید که حمزه نزد چند نفر قرائت را تلقی کرده است. اساتید حمزه خیلی زیاد هستند. عرض کردم الآن معروف است که عاصم دو شاگرد دارد، درحالیکه سی شاگرد دارد. سی شاگردی که در کتاب نوشتهاند. یعنی آن هایی که نبوده اند و در بستر اجتماعی کار میکردند و در کتابها اسمی از آنها نیامده و به دست ما نرسیده، خیلی بیشتر میشود. عاصم صبح تا شب در مسجد کوفه نشسته بود و اقراء میکرد. ضریر(نابینا) هم بود که اینطور نبود خیلی دور بگردد، لذا متمحض در اقراء بود. مرحوم طبرسی چه فرمودند؟ فرمودند عاصم و ... به این دلیل قاری شدند که «جرّدوا انفسهم»؛ خودشان را برای مسأله اقراء خالص کردند. لذا اینها بارز شدند استاد شدند.

ببینید مغالطه عبارت زمخشری را دیدید! گفت «ینکر تواتر السبع و یقول»، به احتمال راجح این «یقول» را خود شیخ عبد الله استفاده کردهاند.«**و یقول ان القراءة الصحیحة التي قرأ بها رسول اللّٰه (صلی اللّٰه علیه و آله) انما هي في صفتها و انما هي واحدة**»؛ اینها را به زمخشری نسبت میدهد.بعد ادامه میدهد: «**و المصلي لا تبرأ ذمته من الصلاة إلا إذا قرأ بما وقع فيه الاختلاف علی كل الوجوه**»؛ میگویند که این را زمخشری گفته است. یعنی چون تواتر سبع قبول نیست، پس یک قرائت نازل شده و یکی از آنها صحیح است. پس نماز باید متعدد خوانده شود. درحالیکه اصلاً ملازمه ای نیست. کسی میتواند تواتر سبع را قبول نکند اما تعدد نزول را بپذیرد و بگوید اگر مصلی هر کدام را بخواند ذمه او بری میشود. چون انکار تواتر فی الجمله با قبول تعدد نزول فی الجمله، کاملاً جمع میشود. بلکه در کلام خود زمخشری واقع شده است. این الآن یک مورد است.

«كمالك و ملك و صراط و سراط و غير ذلك. انتهی. و هو جيد وجيه»**!** صاحب حدائق میگویند حرف زمخشری خیلی خوب است.«**بناء علی ما ذكرنا من البيان و التوجيه و لو الا ما رخص لنا به الأئمة (عليهم السلام) من القراءة بما يقرأ الناس لتعين عندي العمل بما ذكره**[1]»؛ اگر ترخیص معصومین علیهمالسلام نبود، حتماً باید چند نماز میخواندیم. این فرمایش در مورد ترخیص ائمه است.

شاگرد: به نظر شما چطور باید احراز کند که آن یک قرائتی که خوانده از پیامبر بوده است؟ تواتر که ندارد.

استاد: روی فرمایش ایشان میگویید؟

شاگرد: نه، طبق فرمایش شما. شما فرمودید یک قرائت بخوان کافی است. چون تعدد تنزیل بوده ولو تواتر ندارد، یک قرائت بخوان کافی است.

استاد: من نگفتم تواتر ندارد. شما باید آن دوازده امر را ببینید. شما الآن می‌گویید تواتر که ندارد. اندماجای که من گفتم به همین معنا است. یعنی چه چیزی تواتر ندارد؟ باید اسم ببرید و موردش را بگویید. مورد اندماجی به همین معنا است. دوازده امر را با دقت ملاحظه بکنید. شما الآن می‌گویید من گفتم که تواتر ندارد، پس چه کار کند؟ عرض من این است که وقتی می‌گویم تواتر ندارد، تواتر سه-چهار امر دارد. «من عنده التواتر»، «من به التواتر»، «ما فیه التواتر». همه این‌ها را باید روشن کنیم. شما می‌گویید تواتر ندارد. اما چه چیزی تواتر ندارد؟ جر در «والارحام»؟ بیایید تا بحث کنیم. اما تعدد «ملک» و «مالک» قطعاً تواتر دارد. صفحه مفاتیح المفاتیح باسنانه الاربعه عشر را دیده‌اید؟ با چهارده امر توضیح داده‌ام که به‌طور قطع «ملک» و «مالک» تعدد نزول دارند. خب وقتی در اینجا دلیل قطعی داریم که تعدد نزول دارند، چرا دو تا بخوانیم؟! وقتی زمخشری در «بضنین» می‌گوید که حضرت هر دو آن‌ها را خوانده‌اند، چرا باید هر دو را خواند؟ در سوره تکویر بود. وقتی خود زمخشری می‌گوید «قرأ به‌ما رسول الله»، اگر در نماز این سوره را خواند، چرا باید هر دو قرائت را بخواند؟!

شاگرد: در «صراط» هم همین‌طور است.

استاد: از چیزهای بسیار خوب است. «صراط» با صاد و سین هر دو متواتر قطعی است. توضیح آن را هم عرض کردم. چرا پاسخ به صاد نوشت و حال اینکه عرب اصلاً با «صاد» نمی‌خواند؟ در لغت هم آن را با سین می‌آورند، خب او چرا به این صورت نوشت؟ به‌خاطر اینکه بگوید دو قرائت داریم؛ سین که خودتان می‌خوانید و قرائت متواتر است. حضرت به صاد هم خوانده‌اند. این خیلی روشن است. حتی «صراط من انعمت علیهم» هم هست. یعنی «الذین» در آن قرائت نیست. چون مطابق مصحف نیست، قبول نمی‌کنند. و الا در روایات شیعه هست و در قرائات اهل‌سنت هم هست. قرائت «صراط من انعمت علیهم» حسابی است. می‌گویید من که پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز خواندم، حضرت خواندند «صراط من انعمت علیهم». البته این برای «ملک» و «مالک» بود. برای «من» می‌گوید «قرأ». حال خودتان مراجعه کنید.

منظور اینکه می‌گویم نفی تواتر کردیم، در مورد خاص به دنبالش می‌رویم. و الا در مثل «ملک» و «مالک» و بسیاری از موارد دیگر ادله ای کالشمس داریم که می‌گویند تعدد نزول است. مرحوم آقای اراکی چه گفتند؟ حرف عالیای بود. من که این‌ها را تکرار می‌کنم برای این است که یادتان باشد. مرحوم آقای اراکی فرمودند نمازی که مسلمانان شبانه‌روز می‌خوانند، مگر می‌شود که نفهمند «ملک» ای «مالک» است؟ بعد هم به بسیاری از کتب فقهی تیری و طعنه زدند و «ملک» را ترجیح دادند. فرمودند این که دغدغه ندارد، «ملک» اولی است. آقای حکیم هم فرمودند «ملک» راجح است. این‌ها می‌گویند وقتی همه مسلمانان از اول تا حال «مالک» خوانده‌اند، دیگر این دغدغه چیست که بگویید «ملک» است ای «مالک»؟! اصل حرف‌شان خیلی حرف درستی است. یعنی با این کثرت ابتلاء که نمی‌شود این‌طور باشد. اما آن چه که می‌گویند «ملک» دغدغه شد، به‌خاطر کم‌بود کتب منبع در دست شریف این‌ها بوده. اگر تمام کتب منبع این رشته نزد این‌ها بود و از روز اول هم در حوزه روی این‌ها کار شده بود، نمی فرمودند که دغدغه شده. آسید ابوالحسن فرمودند که راجح «ملک» است. مرحوم سید می‌گویند هر دو آن‌ها جایز است. مرحوم آقای حکیم می‌گویند که راجح «ملک» است. هنگامه ای است. مرحوم آقای مرعشی به‌شدت می‌گویند که «مالک» مقدم است. خیلی جالب است. آقای شریعت اصفهانی یک رساله نوشتند به نام انارة الهالک در این‌باره که «ملک» بخوانیم. بین علماء این همه هنگامه است. همچنین قاعده اشتغال که الآن زنده شده است. قبلاً قاعده اشتغال مطرح نبود.

قبل از قرن دهم علماء بزرگ شیعه به فکر نیافتاده بودند که «ملک» بخوانند یا «مالک»؟! آن‌ها اصلاً اشتغال سرشان نمی‌شد؟! پس چطور به‌طور قطع می‌گویند اگر هر کدام را بخوانیم درست

است؟! الآن این مقاصد العلیه است.

من قبلاً هم عرض کردم که در قرائات عشر، با اثبات تواتر استقبالی، آنها متواتراند؛ این از ادعای طلبگی من بود، نه از باب خبرویت. یعنی قرائات عشر متواتر هستند. این را بهعنوان مباحثه ثابت میکنم. حال اینکه درست باشد یا نه، محضر ذهن شریف شما باشد. حتی غیر عشر هم متواتر است. اینها شواهد قویای است که من خدمت شما میآورم. یعنی این جور نیست که عشر متواتر باشد. غیر از عشر هم متواتر است.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرةج۸ ص۱۰۲

حرف واحد و سبعه احرف در مقدمه تبیان

از تبیان شیخ هم عرض کنم؛ مقدمه تبیان خیلی مهم است. هر چه برگردیم می‌بینیم نکاتی به ذهنمان می‌آید. نمی‌دانم قبلاً گفته ام یا نه. شیخ در مقدمه تبیان گفته اند که بدان نزد امامیه معروف این است که قرآن «نزل علی حرف واحد». دنبال آن فرمودند «لکنهم جوّزوا القرائه بما جاز بین القراء و کرهوا تجری القرائه». بعد فرمودند اهلسنت روایت «نزل القرآن علی سبعه احرف» دارند. و اختلاف بزرگی کردند که معنای سبعه احرف در این روایت چیست. چند تا را گفتند. قول طبری و ... را گفتند. بعد از نقل قول طبری، در آخر کار قول ابن قتیبه را گفتند. ابن قتیبه چه گفت؟ در فضای کلاسیک خیلی ناقل بود. قول او یک جور غریبی است. ابن جزری هم می‌گوید «کنت استشکل فی هذا الحدیث منذ ثلاثین سنه»؛ این حدیث سی سال برای من حل نشده بود. در النشر ببینید. شبیه همین چیزی است که ابن قتیبه می‌گوید. ابوالفضل رازی هم دارد. مختار زرقانی هم درست همین است. درمناهل العرفان زرقانی که متأخر است، ببینید. پنجاه یا شصت سال است که وفات کرده است.

علی ای حال ایشان هم این را قبول کرده است. اما این راه چیست؟ سبعه احرف به چه معنا است؟ سبعه احرف به این معنا نیست که «ملک» و «مالک»، دو حرف باشند. اصلاً حرف ابن قتیبه این نیست. او می‌گوید «نزل القرآن علی سبعه احرف». سبعه احرف به چه معنا است؟ یعنی بر هفت وجهی که ممکن است بخوانید. «علی سبعه انواع الاختلاف». این حرف ابن قتیبه و بعد از او بود. این خیلی مهم است.

خب الآن من با این حرف ابن قتیبه سؤالی میکنم. ابن قتیبه می‌گوید یا اختلاف در خط صورت می‌گیرد یادر معنا و.. . مرحوم شیخ عبارت او را آوردند. هم در مقدمه مجمع هست و هم در مقدمه تبیان. سؤال من این است: بنابر این هفت نوعی که ابن قتیبه گفته، تفاوت قرائت قراء سبعه در «مالک» و «ملک» در چیست؟ بنابر مبنای ابن قتیبه این قرائت حرف واحد است یا دو حرف است؟ این سؤال دقیق است. «ملک» و «مالک» که دو تا است! او می‌گوید یکی از انواع قرائت این است که در هیئت تغییری پیدا شود و معنا هم تغییر پیدا کند. این یک نوعش است. «ملک» و «مالک» هم فردی از یک حرف واحد هستند. ببینید چقدر ظریف است! یعنی روی مختار ابن جزری و ابن قتیبه و ابوالفضل رازی و زرقانی، «ملک» و «مالک» که دو تا می‌خوانید نسبت به حدیث سبعه احرف حرف، واحد است. چون این یکی از انواع آن اختلاف است.

خب حالا حرف شیخ را در اینجا بیاورید. شیخ در دنباله اش چه فرمودند؟ فرمودند حرف ابن قتیبه اصلح الوجوه است. «هذا الخبر عندنا ». این مهم نبود که بگویند اصلح الوجوه است. مهم تعلیل آن بود. شیخ الطائفه چرا فرمودند که حرف ابن قتیبه اصلح است؟ فرمودند «لما ورد من اهل البیت علیهم‌السلام من تجویز ما اختلف فیه القراء». گفتند چون از اهل البیت علیهم‌السلام قرائت مواردیکه قراء اختلاف کرده‌اند، تجویز شده است. حالا حرف شیخ را کنار این سؤال من بگذارید. جناب شیخ الطائفه که می‌گویند چون ائمه اختلاف قرائات را تجویز کردند که یکی از آنها «ملک» و «مالک» است، پس «اصلح الوجوه» حرف ابن قتیبه است. خب بنابر نظر شیخ اختلاف «ملک» و «مالک» بنابر مبنای اصلح الوجوه چند حرف است؟ یک حرف است. این خیلی عالی است. یک حرف است. پس اینکه گفتند نزد امامیه این است که «ان القرآن نزل علی حرف واحد» و بعد هم که

می‌گویند خود ائمه اختلاف القرائات را تجویز کردند و این را برای حرف ابن قتیبه موید می‌گیرند، معلوم می‌شود که نزد شیخ «ملک» و «مالک» منافاتی ندارد که هر دو حرف واحد باشند. چون «ملک» و «مالک» تعدد قرائات است، ولی بر مبنای ابن قتیبه حرف واحد است. اینها نکات خیلی قشنگی است. نمیدانم جلوتر گفته بودم یا نه. اگر گفته ام یادم نیست. الآن عرض میکنم.

علت عدم ذکر قول ابن قتیبه در معنای سبعة احرف توسط دانی

از چیزهایی هم که به ذهنم آمد، این است: دانی کتابی دارد در معنای سبعه احرف. در الشامله هست. جزوه مختصری است که خیلی هم پر فایده است. جزوه خوبی است. ان شالله در فدکیه می‌گذارم. خوب است که جزوه های مختصر دم دست باشد. نکته این است: شیخ الطائفه در تبیان و سائرینی که حرف ابن قتیبه را می‌آورند، دانی با این که کل رساله‌اش برای توضیح معنای سبعه احرف است، این وجهی که برای ابن قتیبه است را نمی‌آورد. بلکه از دیگران می‌آورد. این سؤال در ذهنم آمد. اما نرسیدم ببینم. ابن قتیبه مقری بوده ای نبوده؟ در طبقات القراء بوده ای نبوده؟ اگر نبوده این احتمالی که می‌خواهم عرض کنم تقویت می‌شود. یعنی دانی در فضای خودش اصلاً با محدثین کاری ندارد. ابن قتیبه محدث و لغوی و مورخ بزرگی است، اما اگر مقری نیست، در طبقات القراء با او کاری ندارد. لذا اگر هم در مشکل التاویل القرآن ابن قتیبه نظری می‌دهد، اصلا نزد دانی به‌عنوان یک نظر در فضای کلاس آن‌ها مطرح نبوده است. نمی‌دانم چرا نیاورده است. شیخ الطائفه چون مفسر بوده، او را آورده است. دیگران هم آورده‌اند. ابوالفضل رازی هم با دانی معاصر بوده.

این هم سؤالی است که ان شالله هفته بعد ببینید؛ ابن قتیبه در طبقات قراء، از اساتید و شیوخ اقراء بوده ای نبوده؟ خلاصه دانی او را نیاورده است.

از کجا به اینجا آمدیم؟ از تواتر و اشکالی و مغالطه ای که صورت می‌گیرد به اینجا آمدیم. از استاد صاحب حدائق نقل شده بود که بعد هم ایشان گفتند که وجیه است. ایشان گفتند ائمه تجویز کرده‌اند، اگر تجویز نکرده بودند می‌گوییم باید همه آن‌ها را بخوانید. همین تجویز ائمه در تبیان شیخ الطائفه که شما به اشتباه به آن نسبت می‌دهید که می‌گوید یکی از آن‌ها نازل شده، آمده است. خود شیخ الطائفه دنبال همین عبارتی که از ایشان نقل کرده‌اید، می‌گوید همین تجویز ائمه علیهم‌السلام داد بر درستی حرف ابن قتیبه است. درستی حرف ابن قتیبه در توجیه معنای سبعه احرف. بنابر مبنای ابن قتیبه «ملک» و «مالک» که شما می‌گویید در نماز باید هر دوی آن‌ها را بخوانیم، حرف واحد است؟ یا چند حرف است؟ «ملک» و «مالک» بنابر مبنای ابن قتیبه چند حرف است؟

شاگرد: یک حرف است.

استاد: چرا یک حرف است؟ به‌خاطر این‌که یکی از وجوه انواع اختلاف قرائت است. دو تا نیست که. پس بنابر مبنای خود شیخ نباید چندتا بخواند. چرا؟ چون حرف واحد است.

مقارنه‌ی کلام ابوالفضل رازی در وسعت قرائات با کلام شه‌دی ثانی

نکته دیگری را هم عرض کنم؛ مرحوم علامه درمنتهی فرمودند مذهب اهل البیت این است که نمی‌توان نماز را به ترجمه خواند. گفتم در منابع شیعی یک روایت نیست که بگوید امام فرموده باشند نماز را به ترجمه نخوان. پس علامه از کجا می‌گویند که مذهب اهل البیت این است؟ نمی‌گویند اصحابنا. اگر یادتان باشد این را عرض کردم که تنها محملی که به ذهن می‌آید این است که ایشان از روایت «کذبوا اعداء الله» استفاده کرده‌اند. در زمان خود حضرت، ابو حنیفه می‌گفت چون قرآن «نزل علی سبعه احرف» است، پس نماز را به فارسی بخوانید. حضرت هم فرمودند «کذبوا اعداء الله»! این چرندیاتی که اینها می‌گویند چیست؟! علامه هم می‌فرمایند «مذهب اهل البیت». پس سبعه احرف در «کذبوا اعداء الله» معنایی می‌شود که آنها داشتند. آن چه که الآن می‌خواهم عرض کنم، در سعه اختیارش است.

در عبارت شه‌دی در المقاصد العلیه ببینید. در کتاب مقاصد فرمودند باید بر وجه متواتر بخوانید. بعد هم این جمله را داشتند. صفحه ۲۴۵ بود. بعد از اینکه شه‌دی فرمودند باید متواتر را بخوانید و شاذ قبول نیست و «بعض ما نسبت الی السبعه شاذ»، فرمودند آیا در این متواترها باید یکی را انتخاب کنیم؟ چقدر محکم حرف زدند و گفتند: نه. حتی مستحب هم نیست. مستحب نیست که شما در یک نماز از یکی از این عشره ای سبعه متابعت کنید.

> و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه الملّة[1]

حال این را ضمیمه آن کنید: ابوالفضل رازی از بزرگان مقرین و شیوخ قرائت است. معاصر مرحوم سید و شیخ الطائفه بوده است. چهارصد و پنجاه و خورده‌ای وفات کرده بود. مرحوم شیخ ۴۶۰ هستند.

شاگرد: شیعه است؟

استاد: اگر هم باطنا شیعه باشند، معلوم نیست. ابوالعلاء همدانی اینطور است. قبلاً مفصل صحبت کردیم. درالفهرست منتجب الدین، ابو علاء را می‌آورد و می‌گوید من او را دیدم، «کان من اصحابنا»! در دهها کتاب اهلسنت این ابوالعلاء همدانی را می‌آورند، به‌عنوان یکی از بزرگترین شیوخ اهلسنت. یعنی در مخیله سنی خطور نکرده که ابوالعلاء همدانی شیعه باشد. خیلی جالب است. در مباحثه ما دو-سه روز راجع به ابوالعلاء همدانی صحبت کردیم. شیخ بزرگ قرائت است.

چقدر از بزرگان بعد از قرن ششم همه به او بر می‌گردند. ابوالفضل رازی هم از اینها است ولی ظاهرش سنی است. او چه می‌گوید؟

او می‌گوید قرآن در اختیار القرائه به قدری ظرفیت دارد که اگر تمام امت اسلامیه ،چند میلیارد می‌شوند؟!، اگر تمام امت اسلامیه برای خودش مثل عاصم و حمزه، یک قرائت مستقل داشته باشد، همچنان قرآن تاب آن را دارد. این حرف خیلی بزرگی است. همین است که شهید فرمودند اگر در نماز می‌خواهید سوره ای را بخوانید لازم نیست از قرائت واحد، اتباع کنید. یعنی خود شما اگر اهل باشید، می‌توانید در خصوص سوره حمد، مختار داشته باشید، آن هم علی شرط الاختیار. نه اینکه همینطور گتره ای باشد. می‌گوید اگر اهل باشی و بفهمی که اختیار به چه معنا است، قرآن کریم این تاب را دارد که تمام امت اسلامیه برای خودش یک مختار داشته باشد. این حرف خیلی بزرگی است. این را کنار حرف شهید بگذاری که فرمودند اتباع واحد قطعاً لازم است. یعنی «یمکن اختیار القرائه» برای اهلش در همه موارد.

---

[1]المقاصد العلیة في شرح الرسالة الألفیةص۲۴۵

لزوم استفاده از هوش مصنوعی برای ارائه همه قرائات

تازگی داشتم نگاه می‌کردم. نباید آن‌ها در بعضی از امور جلو بیافتند. بعد می‌بینید که خیلی صدمات دارد. نمی‌دانم چطور کار می‌کنند. علی ای حال الآن که این صنعت‌های جدید، مانند هوش مصنوعی دارد می‌آید، به سهولت تمام قرائات و طرق آن، طرقی که عشر دارد، طرقی که شاذ است و متواتر است، همه این‌ها به سهولت پیاده سازی می‌شود. بلکه وقتی هوش مصنوعی را در سؤال‌ها و جواب ها به کار می‌گیرند، مانند **GPT** که برای پیشرفت نوشتن متون از آن استفاده می‌کنند، با اتکاء به چیزهایی است که صنعتی کار می‌کند. خیلی از ذهن ما که در معرض اشتباه هستیم، دقیقاً جلو می‌رود. نباید بگذاریم در این‌ها جلو بیافتند. شما در فکر باشید. وقتی مبادی علمی این‌ها برای شما صاف شد، فکر این باشید که این تراث عظیمی که در قرائات السلامیه هست، با این معلوم شود. یعنی وقتی شما به ((**reader** متن محض رسم المصحف را می‌دهید، ضبط المصحف را کنار بگذارید، نه نقطه دارد و نه اعراب، فقط رسم المصحف است. آن هم فقط مصحف عثمانی است. اگر این را به محاوره کننده هوش مصنوعی بدهید، تمام وجوهی که می‌تواند خواند را به شما می‌دهد. حتی «**حرابا**» حمار راویه را هم برای شما می‌گوید. چون کاملاً از لغات عرب اطلاع دارد. از هیئات و از تمام تراکیب نحوی اطلاع دارد.

در یکی از این‌ها دیدم که چندین میلیارد سؤال را جواب داده بودند. ما یک چیزی می‌گوییم. چند میلیارد سؤال و جواب حکیمانه در مبادی و زبان از پیش آموزش داده شده. وقتی همه این‌ها به مبادی آن داده می‌شود، آن وقت قرائات صحیحه، معتبره، شاذه و محتمله را به ما می‌گوید. مبادی این‌ها چند سال پیش هم بحث شده است.

ما هیچ ضمانتی نداریم که پیامبر خدا که اقراء کرده‌اند و جبرئیل علیه‌السلام که محضر حضرت آورده است، این‌ها حتی در زمان خود حضرت منتشر شده باشد. بسیاری از اقراءها هست که نزد اهل البیت علیهم‌السلام است. «**مٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ النّٰاسِ يَقُولُ إِنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلاّٰ كَذّٰابٌ**[1]» در کافی شریف آمده است. کل قرآن کریم نزد امام معصوم است. چه کسی اقراء کرده و چطور اقراء کرده و چطور هست؟ خیلی از قرائات هست که زمینه صدورش نیست.

---

[1]بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج1، ص: 193؛ و الكافي (ط - الإسلامية)، ج١، ص: ٢٢٨

توضیح قول ابن قتیبه نسبت به زمان نزول وحی

این هم کلمه آخر من باشد. یک اشکال سنگینی به حرف ابن قتیبه و سائرین کرده‌اند. در یک کلمه ببینید اشکال چیست. می‌گویند شما مدام می‌گویید اختلافی که رسم آن تغییر کرده و ... . درحالی‌که زمانی‌که وحی نازل می‌شد که رسمی نبود؛ کسی با خط نمی‌خواند. اشکال خوبی است. اصلاً اساس این معنای ابن قتیبه بر چه چیزی قرار گرفته است؟ بر رسم و خواندن و اینکه هفت جور می‌توانی بخوانی. لذا برای اینکه من این اشکال را جواب بدهم، در فدکیه هفت وجه ارائه داده‌ام، به‌صورت وجوه منطقی. وجوهی که تنها برای فضای لفظ است. یعنی اصلاً رسم المصحف را کنار بگذارید؛ یک جمله‌ای که حضرت آیه الهی را تلاوت می‌کردند، در فضای تلفظ آن، چند جور اختلاف قرائت ممکن است. دو تا صرف، دو تا لغت، دو تا نحو، و یکی هم بالزیاده. حال نگاه کنید، من در آن جا گذاشته‌ام. صفحه به نام «سبعه احرف به‌معنای انواع ممکن در اختلاف قرائت، اصلح الوجوه». در اینجا اقوال دیگران را آورده‌ام. چون به آن اشکال کرده‌اند، من این وجوه را در آن ابتدا آورده‌ام. تازه به ذهنم آمده است. روی آن تأمل کنید و ببینید سر می‌رسد یا نه. ان شاالله بین هفته روی اینها تأمل کنید. صرف، لغت و نحو، مبادی مهمی در امکان اختلاف قرائت در آن جایی که فقط لفظ است. اصلاً نقش و نوشتن را در کار نیاورید. قرائت و خواندن متن را در کار نیاورید. فقط جمله‌ای است که در مقام تلفظ القاء می‌شود. این جمله تاب این را دارد که چند جور تلفظ شود. در فضای تغییر صرفی به دو مورد است. تغییر نحوی به دو نوع است. تغییر لغوی هم به دو نوع، و یک تغییر به زیاده. که هفتمی آن‌ها می‌شود.

شاگرد: اینکه فرمودید اختلاف «الذین» و «من» در روایت هم هست، طبق مبنای ابن قتیبه چطور تصویر می‌شود؟ یک حرف که به حساب نمی‌آید.

استاد: یکی است. سوالشان خوب است. «صراط الذین» و «صراط من». روی مبنای ابن قتیبه این حرف واحد است؟ یکی از موارد ابن قتیبه همین است.

شاگرد: در مصحف که یک جور است. در خط که بیش از یک جور نمی‌شود.

استاد: او می‌گوید به تغییر در داده؛ به تغییر الخط. می‌گوید جایی که خط تغییر می‌کند. خودش مثال می‌زند و می‌گوید «إنْ كانَتْ إلاّ صَيْحَةً واحِدَةً[1]»، «ان کانت زقیات واحده». «زقیه» قرائت ابن مسعود است و «صیحه» قرائت مصحف ما است. ابن قتیبه چه می‌گوید؟ می‌گوید «هذان» یعنی قرائت «صیحه» و «زقیه»، حرف واحد. یعنی واحدٌ من انواع ممکن الاختلاف. اختلاف در داده به مرادف. «زقیا» و «صیحه». اختلاف در داده است و داده کلمه تغییر کرده است، اما به مرادف. یعنی معنای «صیحه» و «زقیه» یکی است. این هفت تایی که من آورده‌ام را نگاه کنید. یکی اختلاف در داده است به مبانی. «...انْظُرْ إلى حِمارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنّاسِ وَانْظُرْ إلَى العِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها[2]»، اما او می‌گوید «کیف ننشرها». در «نشر» داده تغییر کرده است، آن هم بالمبانی. در «ملک» و «مالک» هیئت بالمبانی تغییر کرده است. این دو که مرادف نیستند. اما «بالبُخُل» ای «بالبَخل»، هیئت تغییر کرده اما بالمرادف. من هفت نوع را در آن جا عرض کرده‌ام. و لذا اینکه می‌فرمایید اینها از کدام نوع از حرف واحد هستند، از آن‌هایی است که خط تغییر می‌کند اما معنا تغییر نمی‌کند. مثال می‌زند

و می‌گوید یک جای است که معنا تغییری نکرده اما خط تغییری کرده است؛ «من انعمت»، «الذین انعمت».

شاگرد: یعنی اگر یک وجه مشترک داشته باشد، حرف واحد می‌شود؟ یعنی این وجه مشترک ای در خط باشد، ای در معنا باشد ای .. .

استاد: نه، این نگاه دیگری است. حرف ابن قتیبه این نیست. او می‌گوید ببینید ممکن است که قراء چند جور اختلاف کنند. یکی آن جای است که معنا ثابت است وخط تغییری کرده است. این یک نوع است. آن جای که اختلاف می‌کنند، کل اختلاف آنها یک نوع می‌شود. حرف واحد می‌شود. «علی سبعه احرف».

شاگرد: چطور می‌شود که دو حرف می‌شود؟

استاد: وقتی در «ملک» و «مالک» اختلاف می‌کنید، با وقتی که در «ننشرها» و «ننشزها» اختلاف می‌کنید. اینها حرفان هستند. چرا؟ چون در «ملک» و «مالک» تنها در هیئت اختلاف کرده‌اند، نه در ماده. اما در «ننشر» و «ننشز»، در ماده اختلاف کرده‌اند، پس حرفان هستند. این نقطه دقیق است. لذا هم شیخ می‌گوید «اصلح الوجوه» است. یعنی از این خوشش آمده است. مرحوم طبرسی هم تأیید کرده‌اند. بعداً هم می‌گویند اتفاقا تأیید حرف ابن قتیبه این است که ائمه فرموده‌اند که این قرائات را بخوانید. پس این قرائات مختلفه علی انواعی از اختلاف است که اینها «نزل علیه» هستند. حرف شیخ خیلی مهم است. با این فرمایشاتی که می‌گویید بحث خیلی بیشتر باز می‌شود.

شاگرد: در همه سوره های قرآن قرائت «صراط» با سین هم هست ای تنها در سوره حمد است؟

استاد: حساب دارد. در «یبصط» تنها در یک جا است که با «صاد» خوانده شده است. سائر موارد تنها با سین است. به همین خاطر است که عرض می‌کنم قرآن بیسر و در نیست. در کل مواردیکه «صراط» آمده با «صاد» آمده است.

شاگرد: تنها سوره حمد است که هم با صاد و هم با سین است؟

استاد: من مراجعه نکرده‌ام، باید مراجعه کنم. ولی از نظر رسم المصحف در کل قرآن با صاد است.

شاگرد: شما فرمودید اصل آن با سین بوده است ولی برای حفظ قرائت صاد آن را با صاد نوشتند.

استاد: هر دوی آنها نازل شده است. با صاد نوشته تا قرائت صاد حفظ شود.

شاگرد: با صاد نوشته تا آن محفوظ بماند. اما این تنها در سوره حمد است ای در کل سوره های قرآن به این صورت است؟

استاد: تا آن جای که در ذهن من است، در کل مصحف به این صورت است. ما اصلاً «صراط» با سین ندارید. یعنی وقتی حضرت اقراء می‌کردند در کل مصحف آن را هم به صاد قرائت می‌کردند و هم به سین. حال مواردش را باز هم نگاه می‌کنم. ولی این اندازه به یادم هست که در کل مصحف با صاد است. ولی در کتاب لغت هیچ کجا با صاد ندارید. اصلاً «صرط» در لغت ندارید. خود «صرط» را ذیل «سرط» می‌آورند.

شاگرد۲: بعد از قرن یازدهم فضای اهلسنت هم تغییری کرده است؟

استاد: نه، در کتابها و پایان نامه هایشان ما را مسخره میکنند. خود زرقانی که میگفت من عشر را قبول ندارم اما وقتی اتساع اطلاعات پیدا کردم، دیدم که عشر متواتر است. من مکرر دیدهام، یک کتاب پیدا نکردم؛ از پایان نامه های متأخر بین آنها یکی پیدا نکردم که بگوید تنها سبع متواتر است.

شاگرد۲: چطور در مصر خواستند آن قاری را بزنند؟

استاد: نه، آن برای عوام آنها است. نه برای فضای آکادمیک و تخصصی آنها. من الزاما را میگویم. پایان نامه های دانشگاه آنها را عرض میکنم. و الّا عوام که تاب آن را ندارند. مگر زمانیکه از بچگی شنیده باشند. اگر بچههای مسلمانان از بچگی با امکانات امروزی قرائات عشر و زائد آن به گوششان خورد، دیگر اصلاً تحاشی ندارد. چون وقتی بزرگ میشود از بچگی آنها را شنیده است. و الّا مام دامی که انس آنها با یک قرائت بوده، تاب آن را ندارند. ظرفیت ذهنی خاص خودش را میخواهد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]یس۲۹

[2]البقره ۲۵۹